گفت‌وگو با کامبیز درم‌بخش کاریکاتوریست و نقاش ایران

هنر، حال آدم را خوب می‌کند

کامبیز درم‌بخش در دوران کودکی

به جای مقدمه

بزرگداشتی برای کامبیز درم‌بخش کاریکاتوریست و کارتونیست معاصر

آبروی کاریکاتور ایران...

پژمان موسوی
Pejman. mousavi@gmail.com

اغراق نیست اگر کامبیز درم‌بخش را آبروی کاریکاتور ایران بدانیم! فرم‌بخش‌های فروش که حداقل ۶۰ سال است بطور حرفه‌ای و تخصصی، نقاشی می‌کشد کارتون و کاریکاتور کار می‌کند، فیلم کوتاه و انیمیشن می‌سازد و مهمتر از اینها «هنر» را زندگی می‌کند.

خیلی سال پیش از آنکه هنوز کارتون و کاریکاتور بخشی جدایی‌ناپذیر از روزنامه‌ها و مجلات ما شود، درم‌بخش در نشریات معتبر و صاحب‌نام از روزگار کار می‌کرد و کارتون‌ها و کاریکاتورهایش را در آنها به دست چاپ می‌سپرد. آنقدر از کودکی انگیزه و ذوق برای هنر داشت که در سال‌های نوجوانی و جوانی، زمانی که کاری را برای چاپ به یک مجله می‌داد و برق چشمان مدیر آن مجله را از شاهکار این نوجوان می‌دید، تحیرت نکند زیرا خود او که هنوز نوجوان است و هنوز دوره آموزش و تلاش دانشگاه روزی باید بمان بنشیند و جواب دهد. اینگونه بود که جوان پرشور آن روزگار، بی‌آنکه غره شده و تنها به «درداشت» فکر کند، همواره هم می‌آموخت و هم می‌کشید. سال‌های سرّ به آلمان هم برای او تجربه‌ای گرانسنگ در آموختن بود بنحوی که پس از بازگشت از سفر به آلمان بنوعی «دید» و «نگاه» او به هنر کاریکاتور اساسا با پیش از آن قابل مقایسه نبود. درم‌بخش جوان که در سال‌های دهه ۴۰-۵۰ کارهایش در مهمترین مجلات و روزنامه‌های آن زمان چون توفیق و آیندگان چاپ می‌شد، پس از انقلاب یک‌چندی را توجیح داد در وطن ماندن همسرش قانعت گزیند و این‌بار کارهایش را برای چاپ به نشریات معتبری چون نیویورک‌تایمز، اشپیگل و نبل اشبالتر بسپارد. سال‌های دور از خانه و سال‌های اخیر اقامت در تهران برای درم‌بخش سال‌های پربازی بوده است؛ چندین و چند نمایشگاه در کشورهای مختلف جهان برگزار کرده و بسیاری از آثارش به موزه‌های معتبر چنین چون موزه هنرهای معاصر تهران، موزه کاریکاتور بلژر در سوییس، موزه کاریکاتور کلروو در بلغارستان، موزه هیروشیما در ژاپن، موزه ضدجنگ یوگسلاوی، موزه کاریکاتور اسلامبول در ترکیه، موزه کاریکاتور ورشو در لهستان و مجموعه شهرداری شهر فرانکفورت آلمان راه پیدا کرده است. او همچنین بسیاری از جوایز معتبر جهانی را نیز ناکنون از آن خود کرده است و کتاب‌هایی چند همچون بدون شرح، دفتر خاطرات فرشته‌ها، کتاب کامبیز، کتاب‌های مشترک خنزدندیشان امروز ایران، طنزدندیشان امروز ایران در خارج از کشور، میازار موری که دانه‌کش است، المپیک خنده، سمفونی خطوط و اگر دلوینچی مرا دیده بود را نیز به رشته تحریر در آورده است. شاید باورش سخت باشد اما او هم‌اینک و با وجود هفتادواندی سال سن چونان جوانی که رویایی پرشور در سر دارد، کار می‌کند و طرح می‌کشد نمایشگاه برگزار می‌کند و کتاب بیرون می‌دهد؛ تو گویی این مرد خستگی‌ناپذیر است و قصد لختی آسایش و «هنر کنار بودن» را ندارد. البته که ندارد زیرا بسرای او کارتون و کاریکاتور و در یک کلام هنر، نه بخشی جدایی‌ناپذیر از زندگی، که خود زندگی است. هنر برای او بمثابه روح برای جسم است و بی‌آن روح پرشور، جسم اساسا چیزی جز یک «زیست» روزمره را تجربه نمی‌کند. برای او اما که همواره «زندگی» و نه «زیست» کرده است، هنر عین زندگی است و زندگی عین هنر. همچنین هنر برای او نه یک امر فرازمینی و ذهنی، که راهی برای بیان و فریاد دغدغه‌ها و آرزوهای است؛ دغدغه‌هایی که همواره و در همه حال، یک زندگی بهتر و «فرهنگی» تر برای مردمانش را هدف قرار داده است. در نگاه او ریشه کاریکاتور، اعتراض است. یک اعتراض مصور. اعتراض به «وضع موجود» و طلب یک وضع مطلوب. اروپای او یک زندگی بهتر و بی‌دغدغه‌تر برای مردمانی است که او آنها را دوست دارد و زندگی‌اش را در مسیر دغدغه‌ها و آرزوهای آنها سالن داده است. اگر هم کاری می‌کند، بی‌شک هنر در راستای تئوری هنر برای هنر و نه سرای خالی نبودن عرضه، که برای نوعی کفاپذیری و کاستن از دردها و آلام بشری است که به ابجام این کار میادرت می‌کند. کاریکاتورها و کارتون‌های او را نگاه کنید، منظورم را متوجه می‌شوید. ریشه اصلی کاریکاتور، نوعی اعتراض است. یک اعتراض مصور. حال این اعتراض هم می‌تواند به نحو خندداری نشان داده شود یا داد و فریاد و تلخی لزوما. همیشه اعتراض در کاریکاتور به نحو خندداری دغدغه‌ها و آرزوهای ایست که می‌تواند تلخ هم باشد. هنر سیاه، بخشی از واقعیات هر جامعه‌ای است.

سخن

پس ما چه کاره‌ایم!

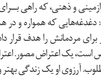

جمال رحمتی

ما به شنیدن سخنان اغراق‌آمیز در مورد افراد عادت داریم. گاه این اغراق‌ها منفی است و گاه مثبت. کمتر شنیده می‌شود از شخاص دیده‌ایم که تصویری نه سیاه یا سفید که خاکستری باشد مانند بیشتر آدم‌های روی زمین. اما وقتی قرار است از کامبیز درم‌بخش صحبت کنم، ناخواسته توصیفاتی که از او ارایه می‌دهم اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد اما اینگونه اهل قصه و اغراق نیست و آنکه قاعده، می‌دانند که او حقیقتا همه این صفات را در حد اعلا در خود دارد. در میان اهل فرهنگ و هنر، کمتر کسی را می‌توان سراغ گرفت که نام بزرگ کامبیز درم‌بخش را نشنیده باشد. او بی‌شک جزو سنّ‌های سترگ هنرهای تجسمی ایران است. کامبیز در دهه ۸۰ عمر خود در قله هنر کارتون به قول خودمان کاریکاتور ایستاده است. کامبیز برای اینکه این هرگز او را به طولانی و سرشار از افتخار را بیمابد مدرن‌ها به جان خریده است. پشتکار و پرکاری او ستودنی است. درم‌بخش هم در فرم و هم در محتوا کم‌نظیر است. بزرگی نام او محدود به زمان و مکان نیست. او تنها و تنها به‌خاطر کار خود به این موفقیت دست‌یافته است نه به دلیل هیچ حاشیه دیگری. ذهن درم‌بخش سرشار از موضوعات ناب است. از کوچک‌ترین چیز به موضوع بزرگ می‌رسد. قوت خطوط و سترگی فرم‌هایش تحسین‌برانگیز است. در بیشتر آثارش از رنگ دوری می‌کند اما آنجا که تصمیم به استفاده از رنگ می‌گیرد، به بهترین شکل این کار را می‌کند. هیچ محدودیتی در استفاده از عناصر بصری ندارد. گاه برشی از عکس و گاه تصویری شبیه به بافت تصاویر لیت پهلله او می‌شود برای خلق یک اثر تحسین‌برانگیز. راستش را بخواهید هروقت کامبیز درم‌بخش از مصاحبه‌هایش می‌گوید نه دلم را خودم می‌گویم اگر او کارتونیست است پس ما چه‌کاره‌ایم.

پرسش

جناب استاد درم‌بخش، برای ورود به بحث می‌خواهم به سال‌های ابتدایی زندگی‌تان برگردیم، اینکه محیط خانوادگی شما چه تاثیری در «راهی» که انتخاب کردید گذاشت؟ پرسش اصلی این است که اگر شما در خانواده‌ای غیر از خانواده‌تان به دنیا آمده بودید، آیا همین راهی را می‌رفتید که امروز طی کرده‌اید؟ یا ممکن است کامبیز درم‌بخش، کامبیز درم‌بخش دیگری می‌شد؟

من معتقدم تمام هنرمندان، محلی که در آن به دنیا می‌آیند، محیطی که در آن زندگی می‌کنند و خانواده‌ای که دارند، پایه‌گذار اصلی کارشان است و تاثیری تمام‌عیار در زندگی‌شان دارد. یعنی اینکه در هر محیط و خانواده‌ای که بزرگ می‌شوند، همان محیط روی شخصیت آنها چه در دوران کودکی و چه در دوران بزرگسالی، تاثیر می‌گذارد. من چون در کودکی با «من پدرم» زندگی می‌کردم، زندگی بسیاربسیار سختی داشتم. از دو سالگی که پدرم، مادرم را طلاق داد با زندگی سختی روبه‌رو بودم، زحرهای زیادی می‌کشیدم و تحمل کردم. همه این زحرها و ناراحتی‌ها باعث شد که من راه فراری پیدا کنم تا به نحوی از این مرحله خلاص شوم. شاید اگر این زن پدرم نبود، من هیچ وقت کاریکاتوریست درم‌بخش امروزی نمی‌شدم. من در ۱۴ سالگی کارم را در مطبوعات آغاز کردم. نخستین کارم در روزنامه اطلاعات هفتگی و سپس سفید و سیاه بود که از معروف‌ترین مجلات آن زمان به دلیل نوآوری و طراحی روی جلدها بودند. بعد به مجله «تفنگ‌چین» رفتم که شاعران و نویسندگان معروف در آن مطلب می‌نوشتند. آن زمان کسی جرات نمی‌کرد روی جلد مطالعاتی بکشد، چراکه معمولا هر پیشه‌ها... برای جلب مشتری گذاشته می‌شدند اما آنها رسک کردند و موفق شدند. من با آن سن کم با احمد شاملو، فریدون مشیری، سهراب سپهری و... نشستوبرخاست می‌کردم و مرتب باعث تعجب آنها بودم که در آن سن کم با آنها در جلسات حضور دارم.

در ۱۲ یا ۱۳ سالگی چون ذوق نقاشی داشتم، نقاشی‌هایم را در خیابان نادری که مرکز توریسم‌ها بود و نقاشی‌ها را خوب می‌خریدند، به فروش می‌رساندم. نقاشی‌ها معمولا از کسبه معروف ایرانی از جمله جگرکی، بلالی و... بود که به صورت کارت پستال‌های رنگی هنرمندی ارمنی، اصل آنها را می‌کشید و می‌فروخت و من هم این کار را انجام می‌دادم. گاهی یکی از کارت پستال‌ها را می‌خریدم و از آن ۵۰عدد می‌کشیدم و به عتیقه فروشی‌ها در فردوسی و... می‌فروختم.

با قبل از ورود به سال‌های فعالیت هنری‌تان در نوجوانی، مایلم از دوران اقامت خانواده‌تان در شیراز برای‌مان بگویید؟ و اینکه چه زمانی از شیراز به تهران آمدید؟

من فقط در شیراز به دنیا آمدم و در دوسالگی چون پدرم ارتشی بود، ماموریتش تمام شد و با خانواده به تهران آمدیم. جالب است بدانید من در حالی که امروز خیلی از کشورهای بزرگ دنیا را دیده‌ام، هنوز شیراز را ندیده‌ام و یکی از آرزوهای من دیدن این شهر زیباست.

محیط خانوادگی‌تان در سال‌های کودکی شما چگونه محیطی بود؟ خانواده شما تا چه حد اهل فرهنگ و هنر و ادب بودند و این امر تا چه حد در خانواده‌تان حکمفرما بود؟

پدرم کارگردان، نویسنده و شاعر بود با آنکه ارتشی بود. کلاس هنرپیشگی را نمام کرده بود؛ حتی با آقای «کرمسری» که کارگردان بزرگ آن دوران بود، نمایشنامه می‌نوشت و در تئاترهای مختلف روی سن می‌رفت. چند فیلم هم ساخت. خیلی از هنرپیشگان معروف آن زمان به خانه ما رفت‌وآمد داشتند. پدرم مدیر رادیو ارتشداری و رادیو نیروی هوایی بود. بنابراین خیلی از هنرمندان با پدر من کار می‌کردند. خیلی از هنرمندان معروف مثل محمد نوری، نقشینه، حمید جبرآبادی و... با او همکاری داشتند. در حالی که هنوز در مقطع اول ابتدایی بودم، از مدرسه به سر صحنه و تئاتر پارس با فرهنگ در لالهزار که بعدها تعطیل شد، می‌رفتم و در آنجا تئاتر بازی می‌کردم. حتی با برادرم در یکی از فیلم‌های پدرم هم بازی کردم.

با چه اتفاقی رخ داد که از میان این دنیای بازیگری و کارهای دیگر، نقاشی و کاریکاتور را انتخاب کردید؟ و دیگر شاخه‌های هنری را که یا انیمیشن از دنیک در گیر بودید را داشتند نکردید؟

من قبل از بازیگری و... نقاش بودم. از همان کودکی نقاشی‌ام خوب بود و جیزهایی می‌کشیدم. آن زمان در خیابان لاله‌زار نقاشی‌هایی با عنوان «منظره» روی مخمل کشیده می‌شد و فروخته می‌شد که من نیز بسادگی می‌توانستم آنها را ترسیم کنم. من ماه و خورشید را در حال طلوع و غروب می‌کشیدم. هر فامیلی هم که به خانه ما می‌آمد، درخواست یکی از این منظره‌ها را می‌داد و من چون خیلی از این منظره‌ها کشیده بودم، دستم را فاتده بود و بسادگی آنها را می‌فروختم. بعد از کشیدن مناظر به سراغ آثار باستانی ایران رفتم. بعد میناتورهایی را برای مرکب سفید روی کاغذ سیاه می‌کشیدم. این کار ساده بود و از طرفی ابزار چندانی نمی‌خواست تنها با یک مرکب سفید و یک قلم نازی می‌توانستی نقاشی‌های زیبایی برای فروش تهیه کنی. از آنجا که تمیض در خانه ما مستهود بود و من بولی برای خرید چیزهایی که نیاز داشتم، دریافت نمی‌کردم، بنابراین کارهایم را می‌فروختم و پول درمی‌آوردم و خیلی‌هم بگویم بسیار بیش از بازیگری و فیلم، من ناقاشی دم‌خور و همراه بودم.

با از خاطره‌نخستین اثر چاپ شده خود برای‌مان بگویید؟

من با پدرم تابستان‌ها به مجله ارتشی می‌رفتم. آن زمان رسم بود که پدرها پسرهایشان را در تابستان به کاری بگمارند. پدر من هم من را به آقای جعفر تجارتی، افسر نیروی هوایی که در مجله، کاریکاتوریست بود، معرفی کرد تا آموزش ببینم به این‌ترتیب چون نقاشی‌ام خوب بود و من از کودکی تصویری فکر می‌کردم و ذهن تصویری داشتم، شروع کردم به همکاری با این مجله و آقای تجارتی به من درس می‌داد. البته آن زمان من نمی‌دانستم که کاریکاتور چیست؟ اما من فکر می‌کردم که کاریکاتور آن چیزی است که ایشان می‌کشد. حتی بعدها مهم‌تنه شدم که به سبک ایشان کار می‌کنم و سبک ایشان را دزدیده‌ام در حالی که وقتی بزرگ شدم، فهمیدم که سبکی که ایشان می‌کشید متعلق به یک کاریکاتوریست فرانسوی بوده است. من آن زمان کوچک بودم و این را نمی‌دانستم. آن موقع وی به من فیگوهای «دیزنی» را می‌داد و می‌گفت که از روی آنها بکشم. در حالی که این فیگوها می‌توانستند اساسا تب و خلاقیت را در کودک می‌کشد. در حال حاضر هم والدین فرزندانشان را می‌آورند و می‌گویند نقاشی به او آموزش دهید که من از مخالفم. کودکان در دوران کودکی نباید آموزش ببینند بلکه باید خلاقیت آنها شکوفا شود و در حقیقت شخصیت خودشان را بنمایند. به نظر من در حال حاضر با خیلی جیزن کتاب‌های پرسکیتیو، آناتومی و... می‌توان هم گرافیک و کاریکاتور را یاد گرفت ولی آنچه مهم است علاقه ذاتی و نبوغ است چراکه این کار یک دادنی نیست بلکه آموختنی است. مثل این می‌ماند که بخواهیم به یک نفر شاعری یاد بدهیم! می‌توان تکنیک را گفت اما نمی‌توان شاعری یاد داد به مرور زمان هم سبک ایجاد می‌شود و یل کار جیز نیست. در واقع سبک امضای آدم می‌شود اما چیزی که مهم است، عشق بودن است.

دوران دبستان و دبیرستان به چه مدرسه‌ای می‌رفتید؟

به یک مدرسه معمولی به نام «امریانیک» در بهارستان که در نزدیکی خانه ما بود. دبیرستان را نیز در دبیرستان «ادیب» به پایان رساندم. در آن زمان بهارستان به نوعی مرکز علم و هنر ایران بود. تمام افراد مشهور و بزرگ مانند شاملو، مشیری و... را می‌توانستی هر روز در خیابان ببینی. مثل امروز نبود که نتوانی حتی خانواده خودت را ببینی! خانه ما در خیابان چراغ برق بود که به وزارت فرهنگ نزدیک بود. من هروز از پشت‌بام خاهمان ساختمان وزارت فرهنگ را می‌دیدم یا آن شیر بزرگ و چغدهایش در آنجا را به سادگی می‌شد دید، برف روی کوه‌ها بسادگی قابل مشاهده بود. من خود شاهد حوادث ۲۸ مرداد و ۳۰ تیر بودم. حتی جیز تیر به دودکش‌های بخاری خانه ما هم خورده بود.

با از دوران هنرستان هنرهای زیبا برای‌مان بگویید؟ آن روزهای هنرستان و هم‌دوره‌ای‌هایتان؟

پس از دبیرستان وارد هنرستان هنرهای زیبا شدم که مرکز تجمع بسیاری از اهالی هنر بود. معلمانم، استاد الخاص، استاد گرگوریان، استاد کریمسی و... بودند. در آن دوران بود که در مجلات معتبر آثارم چاپ می‌شد و حقوق خوبی هم داشتم. در سن کمتر از ۲۰سالگی هرجیزی را که آرزویش داشتم، می‌خریدم. همین باعث شده بود که در یکی از ماهها زن پدرم برود و از مجله حق‌الزحمه مرا بگیرد. مرا نیز مجبور می‌کرد که کمک خرج خانه باشم. حتی به خاطر دارم که مدیر مجله «فردوسی» از خرج خاهانش حقوق مرا در یکی از ماهها داد در حالی که بسیاری از نویسندگان حقوق خود را دریافت نکرده بودند. آن زمان تعداد کاریکاتوریست‌ها از پنج یا شش عدد تجاوز نمی‌کرد و بقیه شاگرد بودند. من با سهراب سپهری، خانلری و... همکلاس بودم.

با آیا آن سه‌سال هنرستان در شما جهشی به لحاظ تکنیک و نگاه هنری ایجاد کرد؟

نه چندان. در دبیرستان معمولا بطری و ظرف میوه می‌گذاشتند که من به‌راحتی می‌کشیدم. اما از برخی از استادانم برخی چیزها آموختم مثل استاد الخاص که انتقادا بسیار باخلاق و سختگیر بود. خیلی از بچه‌های آن زمان خود به دنبال نوآوری بودند و حتی هم هم درست کرده بودند و روی پارچه نقاشی می‌کردند مانند آقای زندمردی. مارکو گرگوریان نیز معلم نوادیشی بود که نقاشی می‌کرد. حتی روزی تخته زیر دستم را گرفت و گفت این یک نقاشی آبستره هاست. آن زمان کسی از هنرهای جدید آنقدرها آگاهی نداشت.

از چه سنی ایران را ترک کردید؟ پس از دوران هنرستان؟ علت اصلی این تصمیمتان چه بود؟

دیپلم نقاشی را که گرفتم تصمیم به رفتنم جدی شد. از آنجا که در خانه ادیت می‌شدم با دوستم به اتیوپی TBT به آلمان رفتم که تا آنجا یک هفته در راه بودیم. برای اینکه زمان بلد نبودم تا جلوه حدود ۲۰۰ کاریکاتور بدون شرح بردم تا بتوانم آنجا کار کنم. کاریکاتورهای بدون شرح دیگر حد و مرز نمی‌شناخت. به این ترتیب وارد مجلات آلمان شدم و در ۱۸-۱۷سالگی در بهترین مجلات دنیا کار می‌کردم. گاهی برای گذاشتن هفته‌ای چند کاریکاتور ۷۰۰ مارک می‌گرفتم. دو سال آنجا ماندم و حتی در موافعی که کاریکاتورها هم چاپ نمی‌شد، کارگری می‌کردم. گچ درست‌کردن را در حد استادی آموختم ولی از آنجا که به خدمت سربازی نرفته بودم، سفارت پاسپورتم را تمدید نکرد و مجبور شدم که به ایران بازگردم. از سوی دیگر در مدت اقامت در آلمان با خانمم آشنا شدم و با او به ایران برگشتم.

پس برای مبارزه به ایران برگشتید، آیا به سربازی رفتید؟ پس از بازگشت به ایران چه کردید؟

خیر، تا ۲۱سالگی سربازی‌ام به دلیل خونریزی معده عقب افتاد و معاف پزشکی شدم اما بعد از مدت‌ها به دلیل کبر سن معاف شدم ۱۷سال ایران ماندم و پس از ۱۷سال با خانواده‌ام در این ۱۷سال خانواده مادری خود را تدیده بودند به آلمان رفتم. (در آن زمان در مجلسه توفیق کار می‌کردم از شش یا هفت صبح می‌رفتم و تا شش، هفت بعدازظهر کار می‌کردم. اما مجله توفیق در قفرادادش از ما خواسته بود که برای جای دیگری کار نکنیم و از آنجا که از نظر مالی در مضیقه بودم، سرانجام تصمیم را گرفتم و از توفیق استعفا دادم. هر چند در آن زمان در توفیق افراد با یکی دو سال سابقه کار می‌کردند اما من از قبل از انقلاب من با روزنامه‌ها و مجله‌های آیندگان، کیهان و زن روز و ماهنامه فرهنگی تلاش همکاری می‌کردم. اما با کانون پرورش فکری نتوانستم همکاری کنم چون نزدیک سفرم به آلمان بود و سرم بسیار شلوغ بود. همچنین در جند سال قبل از انقلاب دو بار توسط سازاک ممنوع‌القلم شدم (یکی به مدت شش‌ماه و یکی هم به مدت سه‌ماه). در آلمان به مدت ۲۲سال ماندم. پس از ۲۲سال به این نتیجه رسیدم که هنرمند باید در وطنش باشد تا بتواند درباره آن بنویسد یا انتقاد کند نه آنکه خارج از خاک بنشیند و انتقاد کند. انجام کار زورنالیستی روزمره نیازمند حضور در آن مکان است. گاهی سخن‌ها و انتقادی را دهان به دهان می‌شنویم که اگر در خارج از کشور باشیم نمی‌شنویم. بنابراین به اعتقاد من روزنامه‌نگاری باید در وطن خود کار کنند. آن زمان بود که با کولهباری از تجربه و راهیابی به کشورهای بزرگ جنوب و تجربه و آگاهی‌های بزرگ دنیا و کارگردن در بزرگ‌ترین نشریات جهان و کاریکاتور جهان به ایران بازگشتم.

دلایل اصلی بازگشت شما پس از ۲۲ سال چه بود؟ به هر حال پس از این همه سال در آلمانیا تثبیت شده بودید و موقعیت خوبی داشتید؟

با فرا گرفتن موج بحران اقتصادی در اروپا، فروپاشی کمونیسم، فروریختن جدار برلین و وجود بحران‌های مختلف، وضعیت کار هم از تعداد کارکنشان کم کردند. حتی روزنامه‌ها هفته نامه و سپس ماهنامه و فصلنامه و گاهنامه تغییر انتشار یافتند. دیگر وضعیت مثلث نقاشان و گرافیست‌ها و کاریکاتوریست‌ها به خوبی گذشته نبود. از طرفی مادرم هم دلت چشمان خود را از دست می‌داد و دوست داشت که مرا در کنار خود ببیند. بالاخره دلایل حرفه‌ای و عاطفی مرا به بازگشت به ایران رهنمون ساخت.

به دنیای کاریکاتور برگردیم؛ به باور من کاریکاتور این روزها خودش یک رسانه است؛ یعنی کارکردهای یک رسانه را می‌تواند برای آن متصور بود. اگر تا پیش از این تعریف رسانه تنها به موارد کلاسیک و سنتی محدود می‌شد، این روزها برخی هنرها مثل کاریکاتور را هم می‌توان یک رسانه نامید. نظر شما در این‌باره چیست؟

بله، کاریکاتور رسانه است و به اندازه رسانه تاثیرگذار. چراکه با یک نگاه می‌توان به نظر و پیام آن رسید. هدف آن نیز اطلاع‌رسانی است. با توجه به این سبک زندگی کنونی که همه در شعارهای اطلاع‌رسانی قرار گرفته‌اند، کاریکاتور هنوز نخستین چیزی است که چشم‌ها می‌آید. دلیل آن هم کوتاه‌بودنش است و اینکه دیدنش زمان نمی‌خواهد. زود و سریع پیام منتقل می‌شود. تاریخ مصرف دارد. از جنبه هنری و ماندگاری نیز به دیگر کارها مزیت دارد. کاریکاتورها می‌توانند در تمام دنیا ماندند رسانه عمل کنند. بدون آنکه زبان را بدانند. از طرفی کاریکاتور هزینه‌اش از هنرهای دیگر مانند سینما کمتر است. خیلی زود می‌توان آن را پخش کرد. متریال نیاز ندارد. شاید دو ساعت قبلش را بینید تا مفهوم و هدف ساخت آن را متوجه شود اما کاریکاتور تنها با یک تصویر، آن هدف را منتقل می‌کند. هرچند در ایران این موضوع خیلی شناخته شده نیست. تنها عده‌ای کاریکاتور را می‌فهمند که سیاسی‌اند. موزیک گوش می‌دهند یا نمایشگاه می‌روند یا اصولا با هنر آشنایی دارند.

بر اساس برخی از نظریه‌های صاحبنظران حوزه رسانه، امروز رسانه خوش‌بیان است؛ یعنی تنها ابزاری برای انتقال پیام نیست بلکه خودش هم پیام است. آیا کاریکاتور خود به تنهایی هم پیام است؟

بله، به نظر من هنر خود کاریکاتور خارج از مفهوم و تکنیکی که در آن به کار رفته است، پیام است. از طرفی به عقیده من متاسفانه تا ۲۰سال دیگر رسانه کلاسیک از بین می‌رود. هم‌اکنون نیز روزنامه‌ها دست چندم هستند. با به وجود آمدن ابزار کار جدید انتشار اخبار دست چندم در روزنامه‌ها جندان ارزشی ندارد. از طرفی با رونق کتاب‌خوانی دیجیتال و... متاسفانه دیگر کسی به سمت مطبوعات کاغذی نمی‌رود. من هنوز با دست کاریکاتور می‌کشم. در حالی‌که برخی با کامپیوتر این کار را می‌کنند. گاه می‌بینیم که طراحی‌های ضعیف را با رنگ و لعاب به خورد بیننده می‌دهند و مخاطب گول می‌خورد. این افراد با کامپیوتر می‌توانند کار کنند اما اگر صفحه سفید جلویشان بگذارید بی‌آنکه کشیدن یک خط هم جاعز هستند.

برخی در خارج از کشور از روی کاریکاتورهایی که در کشور کشیده می‌شود، وضعیت جامعه ایران را بررسی می‌کنند؛ یعنی کاریکاتور آنقدر قدرت دارد که می‌تواند بیش جامعه را نشان دهد و تحلیل به دنبال آورد؟ این قدرت از کجا می‌آید؟

در زمانی این نوع نگرش درست است که کاریکاتوریست آزادی عمل داشته باشد چراکه ما خط قرمزهایی در کشور داریم که نمی‌توانیم همه چیز را بکشیم. گاهی ممکن است کاریکاتوری موجب تعطیلی روزنامه شود. پس نشان آزادی کامل شرط جیز بودنش است.

پس به همین علت هم هست که شما دیگر با زورنالیستی‌روزنمی‌کنید؟

بله، به همین علت من دیگر کار زورنالیستی روزنمی‌کنم و به سراغ موضوعات کلی دنیا مانند صلح، صنجنگ بودن، زنان، عدالت، بناهندگی، آزادی و... رفتم که تاریخ مصرف ندارد. اما کسانی که هم‌اکنون در درساره مسایل جاری کشور کاریکاتور می‌کنند، راه سختی در پیش دارند. این کار مشکلی است زیرا اینجا باید خودسانسور باشند و این با اصول کاریکاتور کشیدن همخوانی ندارد. در کشور افراد از اینکه کاریکاتور آنها کشیده شود ناراحت می‌شوند. در حالی‌که کاریکاتور روحیاتش انتقادگردن و انتقاد سازنده است. از طرفی سانسمداران دیگر به این حرف‌ها توجه نمی‌کنند. مانند قرص آسبرین، مسکن قوت‌ماعدت شده است. آنقدر اصل هدف کاریکاتور عوض شده است که حالا برخی از سیاستمداران حتی کاریکاتورهای منفی را که از آنها کشیده می‌شود، خریداری کرده و در اتاق کار خود به دیوار اویزان می‌کنند. کاریکاتور زبان لگنی شده است. در فضای ترس، اضطراب و خودسانسوری نمی‌توان کاریکاتوری قوی کشید.

راه شناسایی یک کار قوی چیست؟

ساده است؛ در جایی باید طوری کاریکاتور را بکشند که روی قدری حتی گذری آن را نگاه می‌کند، تاثیر بگذارد.

در جایی گفته بودید که ریشه کاریکاتور، انتقاد و اعتراض است؛ آیا این یک بعدی نگاه‌کردن به یک کار هنری نیست؟

کاریکاتور ریشه‌های مختلف دارد. ریشه‌های هنری، انتقادی، تلخ و سیاه و... اما اینکه در کدام قالب می‌توان حرف را زد زرنگی و توانایی کاریکاتوریست است. اینکه در چه قالبی بتواند پیام خود را منتقل کند.

البته با توجه به صحبت‌های شما طرحی که قابلیت چاپ در روزنامه‌ها و مطبوعات را نداشته باشد، قدرت به نمایش درآمدن در خیابان یا جشنواره را هم ندارد چرا که آنها هم محدودیت‌هایی برای خودشان دارند؟ درست است؟ با این منطق اساسا مگر دیگر می‌توان کار کرد؟

درست است. اما کاریکاتوریست حرفه‌ای آن است که بداند کجا و چگونه بکشد که مناسب هر فضایی باشد. از سوی دیگر خود مطبوعات برخلاف گالری‌ها و جشنواره‌ها مانع بزرگی بر سر راه کاریکاتوریست‌ها هستند. چراکه مدیران و ساختار کلان، کاریکاتور را جدی نمی‌گیرند و پول هم نمی‌دهند. از طرفی حرف مطبوعات با تاخیر چاپ می‌شوند. همچنین ما دیگر اصولا جایی را نداریم که در این زمینه فیض وجود داشته باشد. پیکاسو می‌گفت که «سال طول کشید که مانند بچه‌ها نقاشی کنم. این کار زحمت دارد اما برخی تا تجربه نکنند، نمی‌دانند.

دراره کمک آکرتان و نمایشگاهی که در اردبیهشت داشتید بگویید. شما سال گذشته هم نمایشگاهی در پاریس برگزار کردید آیا آثاری که در این نمایشگاه به نمایش درآمد در جاهای دیگر هم در معرض عموم قرار گرفته بود یا برای نخستین‌بار بود که این آثار به نمایش درمی‌آمد؟

کتاب «هنر» را که دیدید؟ من در برگیرنده برگزیده کاریکاتورهای من در ۵۷سال اخیر است و تمام کاریکاتورهای این مجموعه سیاه و سفید هستند. کاریکاتورهای این مجموعه همه مضمونی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دارند و تم مشترک تمام آثار انسان دوستی، انسانیت، نمعیض‌نژادی، فقر و گرسنگی است. این کتاب از سوی انتشارات لافن که یکی از معتبرترین ناشران فرانسوی است، با قیمت ۱۸ یورو و با تیراژ ۱۸هزار نسخه در قطع ۲۴ در ۱۸ منتشر شده است.

من دو نمایشگاه در پاریس برگزار کرده که اولین آن در اسفند ۹۱ بود و دیگری در اردیبهشت سال ۹۲ که با همکاری شهرداری پاریس انجام شد. در واقع شهرداری اسیاسر این برنامه بود. در هردو نمایشگاه آثار برای نخستین‌بار به نمایش در می‌آمدند. اما دیگر کارهایی هم بود که آن را خودم به مناسبت رونمایی کشیده انجام دادم. در اینجا قرار نبود که چنین نمایشگاهی دایر شود اما برای اینکه کسانی که برای رونمایی کتاب می‌آیند، چیزهای دیگری هم ببینند ۳۰عدد از بهترین کاریکاتورهای سیاه و سفید که در دو سال گذشته به صورت پیاپی در همشهری داستان با عنوان داستان‌های دیدنی چاپ شده و از محبوبیت بالایی برخوردار است را در نمایشگاه به معرض نمایش گذاشتم که عنوان اصلی آن «ببینمای کافئی» بود(نیما معمولا کمیک استریپ‌هایی بودند که هر یک چهار کادر می‌کشید یک فیلم انیمیشن کوتاه اما با هزینه کم یا یک روی کاغذ مقوایی وارد به بیننده عرضه می‌کردند) دو نمایشگاه هم در تهران برای اسفند گرفته که بسیار شلوغ بود و استقبال بالایی از آن صورت گرفت که اکثر آنها را جولان تشکیل می‌دادند.

شما در کارهایتان برای نخستین‌بار از اشیا استفاده کردید و از اروپای شرقی و بخشی متعلق به ترکیه و قفقاز بود. تاثیر گرفتید. این تاثیر چگونه بود؟

عملا کاریکاتوریست‌های آن زمان در ایران تحت تاثیر کارهای ترکیه و قفقاز بودند. آنها در روزنامه «ملاتصرالدین» منتشر می‌شدند که سردبیر آن یک ایرانی بود. در این روزنامه دو کاریکاتوریست آلمانی کار می‌کردند اما به قدری با کاراکتر ایرانی‌آشنا بودند و آنها را می‌شناختند که به نظر من خیلی خوب بود. کار کلاسیک بود یل مدرن نبود. من از ۱۱سالگی تمام این کاریکاتورها را جمع می‌کردم و نگاه می‌کردم. از ۱۱سالگی کاریکاتور فرانسوی را می‌شناختم. ولی چیزی که به کاریکاتور اضافه شد، برداشتن زبان بود. جذابیت آن بی‌کلام بودن آن بود که منشأ آن از فرانسه می‌آمد. بنابراین تحت تاثیر این جذابیت من به سمت این کاریکاتورها رفتم.

وجه اشتراک میان کاریکاتورهای شما با آثار فرانسوی و اروپای شرقی چه بود که به سمت آنها رفتید؟

وجمااشتراک من با این آثار، لذتی بود که از دیدن این آثار می‌بردم. بازی‌های ذهنی یک و دو آغاز شد. بینندها یک چیز جدید را در مقابل خود می‌دیدند و البته اینها برای من کاریکاتور نیستند بلکه آرت هستند و به هنر مفهومی نزدیک می‌شوند. در ابعاد بزرگ‌تر هنر هنر مفهومی‌هستند اما چون من امکانات و هزینه‌های انجام آن را بر خلاق ایده‌های بسیاری که در ذهن دارم، ندارم مجبور شدم که با نمونه‌های کوچک آن را شروع کنم. هم‌اکنون چند سال است به سمت انیمیشن و ساخت آن روی آورده‌ام.

شما فکر می‌کنید که آیا در این مجموعه کارهای شما تمایلی سوررئالیستی نیز داشته‌اند؟

بعطور کلی سوررئالیسمی یکی از اجزای اصلی کاریکاتور است. در واقع از اواسط دهه‌های ۴۰ و ۵۰ در اروپا کاریکاتور در عرصه هنر کاریکاتور انجام شد و یک بخش هنری کاریکاتور آغاز شد و کاریکاتور جزو هنر شد و روی دیوار گالری‌های دیده شد. کاریکاتور هنری را ما مدیون فرانسه و کاریکاتوریست‌های فرانسوی و اروپای شرقی هستیم. آنها نوع مدرنی از کاریکاتور را به دنیا عرضه کردند که حد والای این کار است. این موهبت و این اتفاق موجب شد که کاریکاتور از مطبوعات به گالری‌ها و موزه‌ها برود. در فاصله دهه ۵۰ تا ۷۰ چندین موزه کاریکاتور ایجاد شد که قبلا نبود. حتی برخی از کاریکاتورها تا ۲۰هزارلار خرید و فروش می‌شد.

**نظرتان درباره